مرد کار افتاده باید عشق را

قراگوزلو، محمد

فرید الدین ابو حامد محمد فرزند ابوبکر ابراهیم‏ عطار نیشابوری از شعرای برجسته و عرفای نامی نیمه‏ دوم قرن ششم هـ و نیمه اول قرن هفتم هـ- است.

آنچه که درباره زایش و بالش و مشرب و شعر او در زیست نامه‏ها گفته آمده است،به تحقیق از افسانه و خیالپردازی خالی نیست.هم از این رو تاریخ زایش وی‏ به درستی دانسته نیست و بر حسب بعضی شواهد باید در حد فاصل سالهای(537 هـ- تا 540 هـ-)اتفاق‏ افتاده باشد.کما اینکه سال و نحوهء درگذشت او نیز به‏ دقت و تهی از اغراق معلوم نیامده است و دور نیست که‏ در فتنه تاتار-و قتل عام نیشابور-به سال 618 هـ- شهید شده باشد.(1)صرفنظر از بعضی روایات مجعول، مانند تأثر ژرف عطار از مرگ ارادی درویشی گمنام(2)و ماجرای شهادتش به دست یکی از چنگیزیان، فی الجمله باید گفت که-امروزه پس از گذشت هشت‏ قرن از وفات این سخنور عارف،هنوز سیمای حقیقی او و آثارش در شولایی از رمز و راز و خرافات پوشیده مانده‏ است.

با آنکه سهم عطار-به سبب پرگویی‏اش-در گونه‏های مختلف شعر فارسی بسیار است،و افزون بر این،مریدان و دوستدارانش نیز به جای او زحمت نظم‏ به خود هموار کرده و نام و امضای استاد بر پای‏ مثنویهای خویش گذارده‏اند،اما مثنوی«منطق الطیر»، نه فقط در میان آثار شیخ عطار بلکه در جمع‏ منظومه‏های عرفانی فارسی جایگاهی بس والا دارد،و در مقایسه با سایر رسالة الطیرها هم از آفرینش‏های‏ هنری،لطافت‏های شعری و نبوغ و خلاقیت و داستان پردازی بهتری برخوردار است.مثنوی‏ «منطق الطیر»،روایتی رازناک و نمادین از سیر و سلوک‏ عرفانی و مشکلات راه عشق و وصال معشوق سرمدی‏ است.(3)جمعی از مرغان(سالکان)به رهبری هدهد فرزانه(پیر و مرشد)،در جستجوی سیمرغ(حضرت‏ حق)،قدم در راه می‏گذارند و در هر مرحله،گروهی از پا در می‏آیند،تا آنکه سرانجام سی مرغ به ذروهء قاف‏ حقیقت می‏رسند و سیمرغ را در می‏یابند و...

«چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی‏شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

خویش را دیدند سیمرغ تمام‏ بود خود سیمرغ سی مرغ تمام»

(4) به طور کلی،ویژگی بارز مثنویهای عطار«الهی نامه، مصیبت نامه،منطق الطیر»رازناکی و رمزگرایی لطیفی‏ است که در آثار شیخ اشراق(عقل سرخ)و سنایی‏ (سیر العباد)و ابن طفیل(حی بن یقظان)نیز به روشنی‏ مشاهده می‏شود.(5)

در میان داستانهای منظومه«منطق الطیر»شیخ‏ نیشابور بی‏شک حکایت شیخ صنعان خورشید است و دیگر حکایات سیارات اقماری آن.«موضوع حکایت‏ شیخ صنعان،عشق خانمانسوزی است که صوفیان آن‏ را کلید ابواب مقصود و تنها وسیله رسیدن به نهایت‏ احوال مردان خدا که کشف اسرار عالم و برداشتن‏ حجاب از چهرهء دلبندان جهان معنی باشد، می‏دانند».(6)

چکیدهء حکایت شیخ صنعان؛

در روزگاری که هیچ قیدی از زمان با خود ندارد،و یحتمل امروز یا هر روز دیگری تواند بود،شیخ صنعان‏ سرآمد اولیاء الهی و سرور صوفیان و قطب مشایخ زمانه، در خواب می‏بیند:

«کز حرم در رومش افتادی مقام‏ سجده می‏کردی بتی را بر دوام» شیخ به دنبال تعبیر خواب،فراروی مریدان از کعبه‏ به روم در می‏آید و آنگاه که حیرت‏زده در ولایت کفر چشمش به آفتاب جمال دختری ترسا روشن می‏شود و در دم دل و دین می‏بازد،در می‏یابد که آنچه در رؤیا مشاهده کرده،تصویری از واقعیت گرفته است.شیخ‏ شیدا از دختر تمنای وصال می‏کند و پاسخ می‏شنود که:

«گفت دختر گر تو هستی مرد کار چار کارت کرد باید اختیار

سجده کن پیش بت و مصحف بسوز خمر نوش و دیده از ایمان بدوز»

شیخ مریدان درمانده را از نزد خود رانده و بی‏کم و کاست تسلیم شرایط دختر می‏شود و بعد از مدتی برای‏ جبران کابین ترسازاده خوکبانی پیشه می‏کند...از سوی دیگر:

«شیخ را در کعبه یاری رسته بود در ارادت دست از کل شسته بود

شیخ چون از کعبه شد سوی سفر او نبود آن جایگه حاضر مگر»

یار غار شیخ،چون سرگذشت شوم پیر خویش را از زبان یاران باز گشته می‏شنود،بر می‏آشوبد و رفیقان نیمه‏ راه را سرزنش می‏نماید که:

«گر شما بودید یار شیخ خویش‏ یاری او از چه نگرفتید پیش

چون نهاد آن شیخ بر زنار دست‏ جمله را زنار می‏بایست بست»

آن یار صادق،چون حال مرادش را چنان می‏بیند،به‏ همراه دیگر مریدان چله می‏نشیند و به مصطفی(ص) توسل می‏جوید.پس از چهل شبانروز اعتکاف و ناله و زاری مرید پاکباز،در خلوت بی‏خودی،حضرت‏ رسول(ص)را می‏بیند که:

«می‏خرامید و تبسم می‏نمود هر که می‏دیدش ز خود می‏گشت زود

مصطفی گفت:ای به همت بس بلند رو که شیخت را رها کردم ز بند

در میان شیخ و حق از دیرگاه‏ بود گردی و غباری بس سیاه

آن غبار از راه او برداشتیم‏ در میان ظلمتش نگذاشتیم...»

پایان حکایت از توبه و عاقبت به خیری شیخ خبر می‏دهد:

«شیخ غسلی کرد و شد در خرقه باز رفت با اصحاب خود سوی حجاز»

و سرانجام دختر ترسا به دست شیخ اسلام آورده و جان می‏بازد و شاعر نتیجه می‏گیرد که از این حکایات‏ در راه عشق بسیار رفته است...و بدین سان دسته‏ای‏ از مرغان باز مانده و گروهی دیگر در جستجوی سیمرغ‏ به راه خود ادامه می‏دهند.(7)

بررسی ریشه‏های تاریخی حکایت شیخ‏ صنعان؛

حکایت شیخ صنعان،روایتی رازناک و نمادین از مشکلات و مصایب راه عشق و دشواریهای‏ سیر و سلوک،تا رسیدن به تعالی و تکامل انسانی‏ است.«سرگذشت روح پاکی است که از دنیای جان به‏ عالم ماده می‏آید و در آنجا گرفتار دام تعلقات می‏گردد به همه چیز آلوده می‏شود و به هر گناه دست می‏زند. حتی اصل و گوهر آسمانی خود را فراموش می‏کند و با آلایشهای مادی انس می‏گیرد،اما جذبه غیبی او را سرانجام در می‏یابد و به قعر علوی خویش باز می‏خواند و دست او را می‏گیرد».(8)شخصیت نخست داستان‏ ابتدا ماهیتی نمادین و رمزگونه دارد.در طول داستان‏ نیز به نمادهای مختلفی بر می‏خوریم که هر کدام را باید در جای خود تعبیر و تفسیر کرد،اما با این همه‏کسانی به دنبال تصریح هویت واقعی شیخ صنعان به‏ اعماق تاریخ چنگ انداخته‏اند و بر آن شده‏اند که‏ ریشه‏های این حکایت تمثیلی را در باغ و برهوت تاریخ‏ بکاوند.فضا و رویدادهای منطقی داستان و... انگیزه‏های این کاوش تاریخی را افزوده است.چنین‏ است که محققان چند نفر را کاندید شخصیت واقعی‏ شیخ صنعان نموده‏اند،از جمله ابن سقای فقیه و عبد الرزاق محدث.

-ابن سقا:

«بدل سازم به زنار و به برنس‏ ردا و طیلسان چون پورسقا»

(خاقانی) گروهی از محققان به استناد سرگذشت و عاقبت‏ شوم مردی فقیه مآب به نام ابن سقا،حکایت شیخ‏ صنعان را وصف حال وی خوانده‏اند.البته این ابن سقا چندان آدم پدر و مادر دار و شناخته شده‏ای نیست.ابن‏ اثیر،ذیل حوادث سالهای 535 گوید:«در این سال‏ یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسن ابو یعقوب همدانی‏ جهان فانی را بدرود گفت.وی یک بار در بغداد وعظ می‏کرد.مردی فقیه مآب که ابن سقا خوانده می‏شد برخاست و از او پرسشی کرد و او را سؤال پیچ نمود و آزرده خاطر ساخت.یوسف بن ایوب به او گفت: «خاموش باش.من از تو بوی کفر می‏شنوم.آن مرد چندی به شهر روم سفر کرد و نصرانی شد».(9)یافعی‏ هم پس از نقل این ماجرا گوید که سبب نصرانی شدن‏ ابن سقا عشق سوزان او به دختر ملک روم بود.به گفته‏ صاحب«مرات الجنان»پس از آنکه ابن سقا شاهزاده‏ روم را خواستگاری کرد،پادشاه گفت این امر ممکن‏ نیست مگر آنکه نصرانی شوی.(10)

ابن الجوزی نیز کم و بیش از این ماجرا سخن گفته‏ است.(11)اما مشروح حکایت ابن سقا در کتاب«بهجة الاسرار و معدن الانوار فی مناقب السادة الاخیار»تألیف‏ نور الدین ابو الحسن علی بن یوسف شافعی مشهور به«ابن جهفم همدانی»-اواخر قرن هفتم-آمده‏ است.مؤلف کتاب از قول مردی به نام ابو سعید عبد الله محمد بن هبة الله بن علی بن مطهر بن ابی‏ عصرون تمیمی شافعی نوشته است که روزی وی‏ (یعنی ابو سعید)به اتفاق ابن سقا-همکلاسی‏اش-و جناب شیخ عبد القادر گیلانی به زیارت حضرت‏ غوث(12)-که به کرامت و اعجاز معروف بوده است- رفته‏اند.مراد راوی از این ملاقات،فهم سؤالی بوده و عبد القادر را غرض،جز زیارت و اظهار ارادت نبوده‏ است.اما ابن سقا در راه گفته که از حضرت غوث‏ سؤالی خواهم پرسید که نداند.القصه،غوث پس از حضور ناگهانی نیات نهانی هر سه تن را با ایشان‏ باز گفته آنگاه جواب ابو سعید را فرموده و سپس جناب‏ عبد القادر را به نزد خود خوانده و نواخته و وی را بشارت‏ کرسی‏نشینی مشایخ و مقام درویشی داده و سرانجام‏ در حق ابن سقا عتاب کرده و او را از سوختن در آتش‏ کفر خبر داده است.پیش‏بینی غوث دیر نپاییده و همانا جناب شیخ عبد القادر گیلانی سرور درویشان‏ روزگار گردیده و بر ابن سقا همان رفته است که پیش از این گفته آمد.(13)

صرفنظر از شکل و درونمایه افسانه‏گونه این حکایت‏ نخستین ایرادی که بر آن توان گرفت این است که‏ مؤلف،حضرت غوث الاعظم و جناب شیخ عبد القادر را دو نفر پنداشته است،همان طور که دانسته آمده،غوث‏ الاعظم لقب محی الدین مکنی به ابو محمد عبد القادر گیلانی،عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است‏ (471 هـ--561 هـ).وی نبیره ابو عبد الله صومعی‏ است و نسبت خرقهء او با پنج واسطه به ابوبکر شبلی‏ می‏رسد.(14)

در بعضی از روایات به جای ابن سقا،جناب شیخ‏ صنعان نشسته است،بی‏آنکه چارچوب‏ داستان تفاوت مهمی کرده باشد.برای نمونه مؤلف«خزینة الاصفیا»به نقل از کتاب‏ «مناقب غوثیه»گوید که:«شیخ فرید الدین عطار مرید صحبت شیخ صنعان بود چون شیخ صنعان به سبب‏ ظهور کلمات بی‏ادبی که نسبت به حضرت غوث‏ الاعظم بر زبان آورده بود گرفتار پنجهء بلا گردید،شیخ‏ فرید الدین عطار همراه وی بود.مراد از حضرت غوث‏ الاعظم در کتب عرفا محی الدین ابو محمد عبد القادر بن ابو صالح زنگی دوست گیلی یا گیلانی عارف مشهور است که مؤسس طریقهء قادری است».(15)

صاحب«غیاث اللغات»نیز تقریبا عین همین روایت را ذیل صنعان آورده و عطار را مرید شیخ صنعان خوانده‏ است.(16)مؤلف«روضات الجنات»هم شیخ عبد القادر گیلانی را همان غوث الاعظم دانسته،اما هیچ اشارتی‏ به داستان ابن سقا نکرده است.(17)

در روایت کردی حکایت مانند«مناقب غوثیه»از ابن‏ سقا خبری نیست و داستان پیرامون شیخ صنعان و حضرت غوث الاعظم دور می‏زند.در این حکایت شیخ‏ صنعان ولایت و زعامت غوث گیلانی را-که مورد قبول‏ همه مشایخ است-نمی‏پذیرد و خود را برتر از وی‏ می‏شمارد،هم از این رو بر اثر نفرین جناب غوث عاشق‏ شاهزادهء شهر آشوب شاهرخ شاه شده و بر شریعت و طریقت چهار تکبیر می‏زند.فرجام این داستان همانند حکایت«منطق الطیر»،توأم با رستگاری شیخ صنعان‏ است.(18)

به هر حال تنها نکته همانند در حکایت شیخ صنعان‏ عطار و داستان ابن سقا،ماجرای عشقی دختر ترسا و نصرانی شدن ابن سقا در سرزمین روم است.حال آنکه‏ اختلافات بسیاری میان دو داستان به چشم‏ می‏آید،(19)و به طور کلی باید گفت که اصولا ساختار و درونمایه این حکایات از بیخ و بن متفاوت است و به‏ فرض اینکه ماجرای ابن سقا به قول زنده یاد مینوی در قرن ششم مشهور بوده و عطار نیز از آن آگاهی داشته‏ است.(20)بی‏گمان داستان فوق منبع و ماخذ صاحب‏ «منطق الطیر»نبوده و حتی به عنوان یک مضمون خام و اولیه نیز توجه عطار را جلب نکرده است؛چرا که‏ داستان ابن سقا اساسا فاقد جاذبه‏ها،رمزها و اشارات‏ حکایت شیخ صنعان است.

اما درباره حکایتی که مشروح آن در«بهجة الاسرار» ابن جهفم آمده و به زبان کردی نیز نقل شده و محوریت آن با حضرت غوث الاعظم است،صرفنظر از اشتباهات تاریخی آن باید گفت که در این داستانها، کرامات و معجزه سمت و سوی وقایع را رقم می‏زند، ضمن اینکه همهء ماجرا پیرامون برخورد دو طرز تفکر شکل می‏گیرد و به هیچ وجه نشانی از آن سیر و سلوک‏ و رازهای عرفانی مشاهده نمی‏شود.

بحث پیرامون شخصیت ابن سقا و صحت و سقم‏ ملاقات وی با حضرت غوث و...در حوصله این جستار نیست و در خاتمه این مبحث همین قدر یادآور می‏شویم که صاحب«ریحانة الادب»هم از دو ابن السقا سخن گفته است:یکی«ادیب و فاضل و با کیاست»و دیگری:«از موثقین محدثین عامه»،بی‏هیچ اشارتی به‏ ابو یعقوب یوسف بن همدانی و ماجرای عشق دختر ترسا و نصرانی شدن و غیره.(21)

-عبد الرزاق صنعانی یمنی(126 هـ 211 هـ.ق)

«گویند یکی را از صوفیه پرسیدند که چرا سفر نگزینی‏ تا از عبد الرزاق حدیث شنوی؟گفت آن کس که از رزاق‏ حدیث شنود با سماع عبد الرزاق چه کار دارد؟».(22)

زنده یاد استاد فروزانفر در کتاب ارزشمند«شرح‏ احوال و نقد آثار عطار»بر آن است که:داستان شیخ‏ صنعان و دیر گزینی و عاشق شدن او بر دختر ترسا قصه‏ای تازه نیست،بلکه از عهد قدیم و صدر اسلام‏ بعضی از خلفای اموی و عباسی و اکثر مردم با ذوق و شادخوار و باده گسار،به دیرهای مسیحیان که در اقطار ممالک اسلامی هنوز برپا بود روی آورده،روزها و شب‏هایی در آن به سر می‏بردند.در اینجا بود که‏ آوازهای دل‏انگیز و سرودهای مذهبی و نوای موسیقی‏ و گشاده‏رویی دختران دیر نشین و زیبایی ترسابچگان‏ برای مردمی که بر اثر محرومیت‏های جنسی یا طبع‏ هوسباز از همهء این امور محروم بودند آنچنان مؤثر می‏افتاد که مردان مرد و پیروان پا بر جا را می‏لغزانید تا چه رسد به مسلمان‏رویان ترسادل و تردامنان‏ کفراندیش که در نخستین گام آتش در خرمن نیکنامی‏ می‏زدند و به دام هوی و هوس می‏افتادند».(23)شاهد این گفته استاد فروزانفر را در سرنوشت شوم اساتید سفیان ثودی سراغ توان گرفت:«نقل است که سفیان‏ را در حال جوانی پشت کوژ شده بود.گفتند:ای امام‏ مسلمانان تو را هنوز وقت این نیست...».گفت:سه‏ استاد را خدمت کردم و علم آموختم چون کار یکی به‏ آخر رسید جهود شد و در آن وفات کرد؛دیگر تمجس، دیگر تنصر.از آن ترس طراقی از پشت من بیامد و پشتم‏ شکسته شد».(24)

استاد فروزانفر با تأسی از داستانهای سعد یا سعید وراق و مدرک بن علی شیبانی و عباده شاعر و ابن‏ سقا گوید:«اختلاف روایات گذشته از ابن الجوزی و دیگران،در مورد علت مسیحی شدن ابن سقا با گفته‏ مؤلف«بهجة الاسرار»که علت آن را ابتلا به عشق دختر ملک روم دانسته و دیگران به هیچ وجه این نکته را ذکر نکرده‏اند،شاهدی است قوی که داستان شیخ صنعان‏ در این مطلب بی‏تأثیر نبوده است...و ممکن است که‏ شاعری سحرآفرین مانند عطار از این حکایت یا قصه‏ مدرک بن علی و داستان سعید وراق زمینه‏ای مناسب‏ به دست آورده و با تصرفات شاعرانه آن را به صورت‏ قصهء شیخ صنعان در نظم کشد».(25)استاد فروزانفر ضمن رد احتمال یکی بودن حکایت شیخ صنعان و ابن‏ سقا،ریشه‏های تاریخی حکایت منظوم عطار را در باب‏ دهم رساله«تحفة الملوک»منسوب به غزالی یافته‏ است:

«در کتابخانه ایاصوفیه استانبول مجموعه‏ای است به‏ شماره 2910 مشتمل بر رسایلی چند از صوفیان‏ مشهور که در آخر آن دو کتاب«نصیحة الملوک»و «تحفة الملوک»از محمد غزالی وجود دارد که این‏ کتاب اخیر را به ظاهر در سالهای آخر عمر خود تألیف‏ کرده است و این قصه با اندک اختلاف در باب دهم از این کتاب یعنی تحفة الملوک مکتوب به سال 706 روایت شده است.از مقایسه این روایت با گفته عطار بدین نتیجه می‏رسیم که میان آنها تفاوت چندانی‏ وجود ندارد و ارکان هر دو کتاب قطع نظر از تصرفات‏ شاعرانهء عطار یکسان است و از روی حدیثی نزدیک به‏ یقین می‏توان گفت که وی هنگام نظم قصه آن را در پیش چشم داشته است.پس از تقریر این مقدمات‏ بگوییم که شیخ صنعان همان عبد الرزاق صنعانی است‏ که منسوب است به صنعاء یمن و بی‏گمان داستان این‏ عبد الرزاق همان است که به روایت سودی در شرح‏ دیوان حافظ کتابی به ترکی دربارهء او نوشته و وی را به‏ عنوان عبد الرزاق یمنی یاد کرده‏اند،لیکن معلوم نیست‏ که این عبد الرزاق صنعانی یا یمنی که بوده و به تحقیق‏ در چه زمانی زیسته و شاید اساسا وجود نداشته و حکایتی به نام وی برساخته‏اند».(26)

دربارهء شخصیت عبد الرزاق صنعانی-که عجبا بر استاد فروزانفر دانسته نیامده،با آنکه آن جناب در ترجمهء«رساله قشیریه»حتما به نام وی برخورده-پس‏ از این سخن خواهیم گفت؛فی الحال ناگفته نگذریم که‏ استاد مینوی نیز شیخ صنعان را همان عبد الرزاق‏ صنعانی پنداشته:«اما اینکه مراد از شیخ صنعان در مثنوی عطار همین شیخ عبد الرزاق صنعانی مذکور در «تحفة الملوک»باید باشد از اینجا مبرهن می‏شود که‏ عین قصه غزالی است و شاعر ترک معروف به گلشهری‏ هم که«منطق الطیر»را بر اصل ترکی ترجمه کرده و در سال 717 هـ- به پایان برده است این فصل از کتاب عطار را به نام داستان شیخ عبد الرزاق آورده...اما عبد الرزاق نامی از اهالی صنعان که از برای او حکایتی‏ چنان که غزالی و عطار آورده‏اند پیش آمده باشد،بنده‏ هنوز در کتابی معتبر نیافته‏ام».(27)

نگارنده این سطور نیز،-حتی المقدور-با مراجعه به‏ آنچه که از منابع و مآخذ معتبر در دسترس بوده است، درباره عبد الرزاق محدث مشهور و موثق قرن دوم و سوم‏ هجری،اگر چه بسیار خوانده،اما کمترین نشانی و خبری از عشق دختر ترسا و نصرانی شدن و از این‏ قبیل حکایات ندیده و نشنیده است.فراتر از اینها حتی‏ هیچ اشاره‏ای به یکی انحراف و ابتذال کوچک که در تأویل و تفسیری را بگشاید،نیافته است.

«ابوبکر عبد الرزاق بن همام بن نافع صنعانی‏ (126 هـ-.211 هـ-.ق)از مردم صنعای یمن،یکی از مشاهیر حفاظ حدیث که از معمر بن راشد ازدی روایت‏ می‏کرد.از تألیفات اوست الجامع الکبیر».(28)در «اسرار التوحید»حکایتی نقل شده است که طی آن‏ پیری(خضر)،بوبکر کتانی را برای شنیدن حدیث‏ رسول الله(ص)به«مقام ابراهیم»فرا می‏خواند و می‏گوید که عبد الرزاق از معمر از زهدی از بوهریره‏ اخبار عالی روایت می‏کند.(29)

صاحب«وفیات الاعیان»از قول سمعانی نقل می‏کند که گفته شده است بعد از رحلت پیامبر(ص)هیچ کس‏ نبود که به اندازه عبد الرزاق مردم برای دیدنش و شنیدن حدیث از وی تحمل رنج کرده باشند.ابن‏ خلکان چهار بار از عبد الرزاق نام برده است.(30)

در ترجمه«رساله قشیریه»روایتی از قول منصور مغربی آمده که تقریبا به حکایت«اسرار التوحید» مانسته است.(31)

در«کشف المحجوب»از قول فضل بن ربیع‏ داستانی نقل شده است که در جریان آن هارون الرشید در یکی از شبگردیهایش به همراه فضل به منزل‏ عبد الرزاق می‏رود و وام او می‏گذارد.در همین روایت‏ است که هارون با فضیل عیاض ملاقات می‏نماید.(32)

نویسندهء«نزهة الکرام و بستان العوام»از شخصی به‏ نام عبد الرزاق،که با سه واسطه(معمری،زبیر، سعید بن المسیب)از حضرت رسول(ص)حدیث نقل‏ می‏کرده،نام برده است.(33)

یاقوت هم به طور مشروح از عبد الرزاق و اساتیدش‏ یاد کرده و گفته است که در مجلس او نام معاویه برده‏ شد،گفت مجلس ما را ناپاک نکنید.(34)

در«الذریعه»به عبد الرزاق تحت عنوان«همام‏ صنعانی»اشارتی رفته است.(35)

مؤلف«ریحانة الادب»،عبد الرزاق را از اصحاب‏ حضرت صادق(ع)دانسته و اضافه کرده است که: «جلالت مقام او مورد تصدیق علمای فریقین بود».(36)

بله،همهء اطلاعاتی که در مورد عبد الرزاق،در منابع‏ مختلف آمده است،از همین حدود فراتر نمی‏رود ضمن اینکه مذهب او را«تشیع مفرط»ذکر نموده‏اند و گفته‏اند که«در اواخر عمر نابینا»شده است.(37)به این‏ ترتیب شکی باقی نمی‏ماند که عبد الرزاق صنعانی‏ (211 هـ)و شیخ صنعان(؟)-به فرض اینکه قهرمان‏ داستان عطار شخص حقیقی باشد-نه تنها انسان‏ واحدی نیستند،بلکه هر یک از این جنابان در طریق‏ زندگی و تفکر خود،از مسیری دیگر رفته‏اند.البته بجز عبد الرزاق صنعانی-که شرحش رفت-هیچ فرد دیگری به این نام،در متون و منابع اسلامی دیده نشده‏ که بتوان ریشه‏های تاریخی شیخ صنعان را در آن کاوید اما رساله«تحفة الملوک»و نظر امثال سودی بسنوی‏ که در باز نمود بیت مشهور حافظ(گر مرید راه عشقی‏ فکر بدنامی مکن...)(38)شیخ صنعان را همان‏ عبد الرزاق صنعانی یمنی دانسته...اگر چه میزان‏ اعتبار و قوت رساله«تحفة الملوک»،بر نگارنده پوشیده‏ است و همچنین به درستی از مستندات جناب سودی‏ بسنوی آگاه نیست،اما انصافا باید گفت که اساس قضاوت قطعی در مورد تشخیص ریشه‏های تاریخی‏ حکایت شیخ صنعان،نباید صرفا بر یک رساله منسوب‏ به غزالی و حدس شارح حافظ نهاده شود.با توجه به‏ اینکه نسخه اصلی رساله«تحفة الملوک»نیز در دست‏ نیست و با تصحیف و تحریفاتی که ما از کاتبان و نسخه برداران سراغ داریم،دور نیست که رساله غزالی‏ (مکتوب به سال 706 هـ-.ق)از روی حکایت شیخ‏ صنعان و جرح و تعدیل نسخه اصلی کتاب نوشته شده‏ باشد.و ما هو به کل شی‏ء علیم.از سوی دیگر،نباید از یاد برد که القای چنان نتیجه‏ای بدون مأخذ محکم و مستدل و بی‏اعتنا به همهء متون معتبر اسلامی،و تأویل‏ و تفسیر آن که فی المثل مناسبت لفظی عبد الرزاق،با رزاق که خداست و«حدثنی قلبی عن ربی!»و تحقیر محدث بزرگ صنعانی و چسباندن آن به«داستانهای‏ سرگردان»و«جنگهای صلیبی»(39)!و یا ترادف افراط در تشییع با نصرانی شدن و زنار بستن و غیره!(40)راه‏ بدیهی نخواهد برد و از عبد الرزاق صنعانی،هرگز شیخ‏ صنعان نخواهد ساخت!

زمینه‏های تاریخی حکایت شیخ صنعان

آنچه که از بررسی‏های اولیه پیرامون زمینه‏های‏ تاریخی درونمایه حکایات همان حکایت شیخ صنعان‏ عطار دانسته می‏آید،این است که«در کتب ادب ذکر حکایاتی راجع به عشق‏ورزی اسلامیان به نصرانیان‏ فراوان است و بسیار اتفاق می‏افتاده است که عاشق‏ دین خویش را نیز بر سر راه عشق کند،چنان که‏ شرف العلا عاشق غلامی نصرانی شد و از عشق او مسحی پوشید و به کلیسا رفت».(41)رای صائب استاد دکتر زرین‏کوب،به همراه نظر عالمانه روانشاد استاد فروزانفر دربارهء دیرگزینی اسلامیان،متین و قابل توجه‏ و تعمق است و باید در تحلیل و باز نمود حکایت شیخ‏ صنعان مد نظر قرار گیرد...حکایتی هم که در«طرایق‏ الحقایق»از عشق و رسوایی ابو عبد الله اندلسی نقل‏ شده است و مانستگی بسیاری با سرگذشت شیخ‏ صنعان دارد،در شمار همان«عشق‏ورزیهای اسلامیان‏ به نصرانیان»است.بنا بر این حکایت-که در «المستطرف فی کل فن مستطرف ابشیهی» (790-850)به نام ابو عبد الله مالکی آمده-ابو عبد الله که به ظاهر از مشایخ بزرگ روزگار بوده و شاگردان بسیاری از جمله شیخ جنید داشته است- پس از آنکه دل و دین به دختری ترسا می‏بازد،نام و ننگ را نیز در ره عشق نهاده و غلامی دختر پیشه‏ می‏سازد.(42)صاحب«طرایق الحقایق»بعد از روایت‏ ماجرای عشقی ابو عبد الله و ذکر شباهت آن با حکایت‏ شیخ صنعان،گوید:«چون احوال شیخ صنعان جز آنچه‏ که در«منطق الطیر»مسطور است تا الحال به نظر نرسیده نمی‏توان حکم صریح نمود که این همان قصه‏ است....راقم هنگام سیاحت گذارش به شهر تفلیس‏ افتاد،مزار فیض آثار شیخ صنعان را در آنجا نشان‏ می‏دهند».(43)گذشته از عشق‏ورزیهای اسلامیان به‏ نصرانیان،ادبیات عرفانی فارسی سرشار از حکایت‏ عاشقانه‏ای است که در برهه‏ای از روزگار(پیری)دامن‏ مشایخ بزرگ را گرفته است و ما در اینجا به ذکر دو نمونه مهم و برجسته آن اکتفا کرده و می‏افزاییم که‏ حکایت شیخ صنعان را-با حفظ و توجه به جنبه‏های‏ نمادین آن-با همین معیارها و زمینه‏ها باید سنجید. هر چند که در این داستانها کیش و مذهب معشوق به‏ ظاهر نصرانی نیست،اما این موضوع اهمیت خاصی در اصل و ساختار داستان ندارد.

شیخ روزبهان بقلی(شیخ شطاح)،شیخ صنعانی‏ دیگر(602-522)بی‏گمان ماجرای عشق حضرت‏ شیخ روزبهان بقلی شیرازی به یکی زیباروی مغنیه، اساسی به سان حکایت شیخ صنعان دارد.اگر چه‏ ریشه‏های شیخ صنعان در اعماق افسانه و تاریخ به هم‏ تنیده و با تصرفات شاعرانه شیخ نیشابور داستانی

تندیس عطار-نیشابور حیرت‏انگیز رقم زده است،اما آنچه که بر شیخ شطاح‏ که پیر عصر خویش بود و در کمال از مشایخ روزگار بیش بود-رفته است،به اعتراف خود شیخ یکسره‏ مادی و صوری است.داستان را از زبان عارفی بزرگ‏ بشنوید:«ابن العربی در باب 177 از فتوحات‏ مکیه،(44)در ذکر نوع ششم،در علوم معرفت،که علم‏ حال باشد و عالم آن متصل و منفصل است گوید:قال‏ و حکی عن شیخ روزبهان انه کان قد ابتلی بحب امرأه‏ مغنیه و هام فیها وجدا و کان کثیر الزعقات فی حال‏ وجده فی الله بحیث انه کان یشوش علی الطائفین‏ بالبیت فی زمن مجاورته فکان یطوف علی سطوح‏ الحرم و کان صادق الحال و لما ابتلی بحب هذه‏ المغنیه...

شیخ روزبهان در مکه مجاور بود.ناگاه به محبت زنی‏ مغنیه مبتلا شد و هیچ کس نمی‏دانست و آن وجد و صیحه‏هایی که در وجد فی الله می‏زد همچنان باقی‏ بود،اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان از برای‏ مغنیه.دانست که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که‏ وجد وصیحات وی این زمان نیز از برای خدای تعالی‏ است.به مجلس صوفیه حرم آمد و خرقه خود بیرون‏ کرد و پیش ایشان انداخت و قصهء خود با مردم بگفت و گفت نمی‏خواهم که در حال خود کاذب باشم.پس‏ خدمت مغنیه را لازم گرفت.حال عشق و محبت وی را با مغنیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است. مغنیه توبه کرد و خدمت وی را پیش گرفت محبت آن‏ مغنیه از دل وی زایل شد به مجلس صوفیه آمد و خرقه‏ خود پوشید».(45)

پرفسور کربن بر آن است که همین ماجرا روزبهان را به تصنیف کتاب«عبهر العاشقین»برانگیخت،زیرا نخستین فصل کتاب قطعه‏ای است وصف حال و روی‏ سخن با مریدی از طبقه بانوان است.(46)پیداست که‏ این ماجرا در اصول و اساس خود همسان و همگون‏ حکایت شیخ صنعان است.و چنانچه تصرفات و خیالپردازیهای عطار را نادیده بگیریم،این دو حکایت، در چند وجه مهم مانستگی دارند.

روزبهان و شیخ صنعان از صوفیان طراز اول روزگار خویشند معشوق در یک روایت دختری است مغنیه و در دیگری نصرانی،و در هر حال از شریعت و طریقت‏ خارج.شیخ شطاح و شیخ صنعان پس از ابتلا به عشق، از خرقه ارشاد بیرون می‏آیند در هر دو روایت دختر پس‏ از آگاهی از مقام شیخ توبه می‏کند و...

در هر دو روایت پس از توبه،عشق دخترک زایل شده‏ و شیخ بار دیگر خرقه می‏پوشد.

البته نگارنده بر آن نیست که ماجرای عشقی شیخ‏ روزبهان به طور قطع مورد توجه شیخ عطار واقع شده و در به نظم کشیدن حکایت شیخ صنعان مؤثر افتاده‏ است،اما از آنجا که عطار اهل مسافرت بوده و ری، کوفه،مصر،دمشق،مکه،هند و ترکستان را دیده(47) چه بسا در یکی از این سفرها،میان این دو بزرگوار ملاقاتی روی داده و شیخ شیراز ماجرای عشق خود را با شیخ نیشابور گفته باشد و ذهن خلاق داستان‏پرداز توانایی چون عطار آن را ضبط و مضمون شاعرانه داده‏ باشد«و هو خیر الحاکمین».

اما نکته شگفت‏انگیز در این سلسله داستانها آن‏ است که دانسته آید صاحب کتاب عظیم«فتوحات‏ مکیه»حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی‏ (560-638)راوی ماجرای عشقی شیخ روزبهان، خود نیز زمانی در کمند عشق یکی زیباروی سیه چشم‏ اسیر افتاده است.استاد زرین‏کوب درباره این حکایت‏ عجیب گوید:

«وقتی که شیخ اکبر محی الدین ابن عربی در مکه‏ به سر می‏برد،عاشق دختر مکین الدین ابو شجاع‏ زاهد الاصفهانی-که نزیل مکه بود-شد و دیوان‏ «ترجمان الاشواق»را برای این دختر(نامش نظام) پرداخت.در این کتاب وی با آنکه اعتراف دارد که آن‏ اشعار را جهت این دختر ساخته است از خواننده‏ در می‏خواهد که در حق وی گمان بد نبرد.با این حال، به ظاهر به سبب همین تألیف ناچار شد مکه را ترک‏ کند و به سیاحت پردازد،اما رفت و آمد مکرر وی به مکه‏ حاکی از آن است که بعدها نیز از استیلای آن عشق‏ خالی نبوده و عشق دختر هرگز از دل وی نرفته‏ است».(48)اگر چه جزئیات ماجرای عشقی شیخ‏ روزبهان و شیخ اکبر بدرستی دانسته نیست،اما پیداست که این عشق‏ها صوری و از گونهء عشق و شیدایی و رسوایی شیخ صنعان بوده است...

تأثر شعر و ادبیات فارسی از حکایت‏ شیخ صنعان

با وجود ظرافت‏های هنری و مضمون عمیقا شاعرانه‏ و عرفانی،و قابلیت‏های بسط و تعمیم حکایت شیخ‏ صنعان،تأثیر این داستان بر شعر فارسی چندان قابل‏ توجه نیست.هر چند که اگر حافظ را-بی‏اغراق-نماد و نماینده بخش عمده‏ای از شعر فارسی به حساب‏ آوریم،باید گفت که با تأثر خواجه شیراز از حکایت شیخ‏ صنعان،(49)عطار رسالتی خطیر را به منزل رسانده‏ است.تأثر حافظ از حکایت فوق منحصر و محدود به‏ یکی،دو غزل و چند بیت نمی‏شود،بلکه خواجه رندان‏ در بیان جهانبینی،ترسیم یکی از کلیدی‏ترین واژه‏های‏ شعر،و تصویر شخصیت ایده‏آل انسانی خود(پیر مغان) از شخصیت شیخ صنعان تأثیری ژرف پذیرفته است. البته الگوها،سلیقه‏ها و جهانبینی حافظ،اصولا با عطار تفاوت بنیانی دارد،با این همه نباید از یاد برد که‏ قلندر مآبی پیر حافظ-که بسیاری برای او نیز شناسنامه جعلی نوشته‏اند-از دریا دلی،سینه چاکی و بی‏اعتنایی به نام و ننگ شیخ صنعان نشأت گرفته است‏ و بر همین مبناست که خواجه بزرگوار،شیخ صنعان را «پیر ما»خوانده است:

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما؟»

ملا سالک یزدی هم از شیخ صنعان یاد کرده است:

«بگسلانم سبحه و زنار بندم بر میان‏ عشق ترسا بچه‏ای خواهم که صنعانم کند»

(50) حکایت شیخ صنعان از دیرباز سینه به سینه نقل‏ شده،و در محفل‏های گرم شب‏نشینی از زبان پیران‏ قوم گفته آمده است و چه دلهایی که به یاد شیخ تپیده و چشمانی که در سوگ ترسا گریسته است.چنین است‏ که نام حضرت شیخ صنعان در افسانه عاشقانه«ملک‏ محمد و گیتی افروز»نقل شده است.بنا بر این افسانه،به‏ برکت دعای شیخ صنعان-که در بغداد ساکن است- آذرشاه پادشاه شهر ابیض از سمن رخ دختر پادشاه‏ مشرق صاحب پسری می‏شود.شروع داستان بدین‏ سان است:«چنین آورده‏اند که در زمان حضرت شیخ‏ صنعان در طرف زمین مغرب شهری بود که آن را ابیض‏ می‏گفتند».(51)همچنین حکایت«شیخ صنعان و مریدان»در کتابی متشکل از پنجاه داستان و سرگذشت مختلف به نام«جامع الحکایات ثانوی»ضبط شده است.(52)

بررسی و باز نمود نمادها و رازهای‏ حکایت شیخ صنعان

1-حکایت شیخ صنعان،به عنوان یک میان پردهء عرفانی به نسبت طولانی در جریان نمایش رازناک سیر و سلوک مرغان(سالکان)به سوی سیمرغ(حضرت‏ حق)،در نخستین نگاه از مصایب طریقت و مشکلات‏ عشق روایت می‏کند.هم در این منزل است که گروهی‏ از مرغان پر و بال سوخته از سفر باز می‏مانند و آن دسته‏ که از خطر رسته‏اند کامل‏تر و متعالی‏تر،یک وادی به‏ ذروهء قاف(منزلگه مقصود)نزدیک‏تر می‏شوند.در میان‏ هفت وادی و منزلی که عطار در طی طریق حقیقت بر

مینیاتوری از«منطق الطیر»اثر میرزا حبیب ساوه‏ای-موزه متروپولیتن نیویورک-آمریکا.

شمرده است،این حکایت،دومین وادی یعنی«عشق» تواند بود:(53)

«طریق عشق طریقی عجب خطرناک است‏ نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری»

(حافظ)

به این اعتبار حکایت شیخ صنعان،روایتی رازناک و نمادین از عشق است که با آمیزه‏ای از مفاهیم پیچیده‏ عرفانی،فلسفی و حکمی بیان می‏شود.

2-شیخ صنعان با چهار صد مرید،پنجاه سال‏ عبادت علم با عمل و آن همه کشف و کرامات،در مسیر پر پیچ و خم عشق می‏لغزد و به منجلاب تباهی فرو می‏غلطد.به راستی چرا شیخ عطار حکیم عارف و فرزانه‏ای چون شیخ صنعان را به چنان منجلاب و باتلاقی می‏کشاند و از اوج سروری مشایخ به حضیض‏ خوکبانی پرتاب می‏نماید؟شاید عطار با انتخاب شیخ و طرح سقوط او بر این نکته تأکید ورزیده است که حتی‏ پشتوانه آن همه عبادت و اعتکاف نیز نمی‏تواند مانع از لغزش خضرراهی چون او گردد.و به این ترتیب کنایه و تعریضی هم به زاهدان مغرور روزگار خود داشته است:

«زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار که ره از صومعه تا دیر مغان این همه نیست»

(حافظ) 3-زمان در حکایت شیخ صنعان سیال و لا یتناهی‏ است و عطار با وسعت دیدی که داشته،در واقع از نوعی داستان معاصر سخن گفته است.

4-حکایت شیخ صنعان بر نوعی جبر ازلی ناشی از دیدگاههای اشعری عرفا دلالت دارد.شیخ در نخستین‏ شب عاشقانه خود زمزمه می‏کند که:

«کار من روزی که می‏پرداختند از برای امشبم می‏ساختند»

به طور دقیق به همین دلیل است که شیخ صنعان را در کوران مصایب،شکیبا،راضی و تسلیم در می‏یابیم. در برابر قسمت ازلی،مقاومت راه به جایی نخواهد برد.

«به رحمت سر زلف تو واثقم ور نه‏ کشش چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن»

(حافظ) 5-گفتگوی شیخ با مریدان و پاسخهای رندانه و دندان‏شکن شیخ به یارانش که انکار عشق را پای‏ می‏فشرند،یادآور مناظره خسرو و فرهاد در منظومه‏ خسرو و شیرین حکیم نظامی گنجه‏ای است و دور نیست که عطار در نظم این صحنه به منظومه نظامی‏ نظر داشته.(54)

6-گفتگوی عاشقانه شیخ صنعان و دختر ترسا و بیان عشق و اظهار نیاز از سوی شیخ و عشوه و ناز از جانب دختر به طور کلی از مفهومی عرفانی حکایت‏ می‏کند که حافظ شیراز چندین بار به آن اشاره نموده‏ است:(55)

«از وی همه مستی و غرور است و تکبر وز ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است»

(حافظ خانلری،غزل 41)

و یا:

«میان عاشق و معشوق فرق بسیار است‏ چو یار ناز نماید شما نیاز کنید»

(حافظ خانلری،غزل 239)

7-طرح مسأله گناه در حکایت شیخ صنعان‏ اهمیتی خاص دارد و به طور کلی حاکی از آن است که: «گناهان را فاصله‏ای از هم نیست و اهمیت در شروع به‏ گناه است،چون نفس بر دل غالب آمد و به توجیهی و منطقی دل را راضی به ارتکاب گناه ساخت،دیگر گناهان نیز به دنبال آن می‏زاید اگر چه گناه نخستین به‏ ظاهر کوچک باشد.چنان که شیخ صنعان نوشیدن می‏ را خرد شمرد و چون می در کشید،زمینه برای ارتکاب‏ دیگر معاصی فراهم گشت».(56)توجه شیخ نیشابور به‏ حدیث نبوی«الخمرام الخبائث»در بیت:

«ای بسا کز خمر ترک دین کند بی‏شکی ام الخبائث این کند»

نمود یافته است.نظر حافظ دقیقا مقابل و مخالف‏ عطار است:

«آن تلخ‏وش که صوفی ام الخبائثش خواند اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا»

(57)

8-توبه؛در اواخر حکایت،اعتکاف و چله‏نشینی‏ مریدان و شفاعت حضرت رسول(ص)منجر به قبول توبه‏ و رستگاری شیخ صنعان شده است.توجه عطار به‏ مسألهء توبه و رحمت و بخشش الهی،به داستان‏ درونمایه‏ای عابدانه و مذهبی داده و چه بسا شیخ‏ نیشابور در نظم ابیات زیر به سوره«الزمر-آیه 53» چشم داشته است:(58)

«تو یقین می‏دان که صد عالم گناه‏ از تف یک توبه برخیزد ز راه

بحر احسان چون درآید موج زن‏ محو گرداند گناه مرد و زن»

9-شیخ عطار از طرح قضیه خوکبانی شیخ صنعان- که برای جبران کابین دختر پیشه کرده است- نتیجه‏ای حکمی گرفته و از نهاد خوک‏وار انسان و لزوم‏ کشتن آن دیو نفس را نشانه رفته است:

«در نهاد هر کسی صد خوک هست‏ خوک باید کشت یا زنار بست

تو چنان ظن می‏بری ای هیچ کس‏ کاین خطر آن پیر را افتاد و بس

در درون هر کسی هست این خطر سر برون آرد چو آید در سفر»

به این ترتیب عطار سیر و سلوک را پیش شرط آگاهی‏ و شناخت این خطر مهلک عنوان نموده و در روایتی‏ تمثیلی،تمنیات پنهان نفسانی شیخ صنعان را عریان‏ نموده است.

10-نظر عطار از زبان مرید عاشق و صادق شیخ‏ صنعان،یادآور اطاعت محض سالک از پیر است:

«چون نهاد آن شیخ بر زنار دست‏ جمله را زنار می‏بایست بست».

مضمونی آشنا در تصوف اسلامی،که در شعر حافظ نیز بارها تکرار شده و در یک بیت به شخصه به منظومه‏ عطار چشم داشته است.

«به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‏خبر نبود ز راه و رسم منزلها»

مسأله پیروی بی‏چون و چرای مرید از مراد در قرآن‏ کریم نیز ضمن حکایت سفر خضر و موسی آمده‏ است.(59)

11-اگر چه حکایت شیخ صنعان در نهایت با توبه و مرگ غم‏انگیز دختر ترسا به پایان رسیده است،اما همین توبه و اسلام آوردن و در کنار عاشق فنا شدن و عاقبت به خیری شیخ صنعان،در مجموع فرجامی‏ خوش برای داستان رقم زده است،ضمن اینکه در بعضی از روایات گفته شده که دختر پس از اسلام‏ آوردن به عقد شیخ صنعان درآمده است.به هر حال این‏ویژگی داستانهای عشقی ایرانی است:«عشق‏های‏ نامراد و نیز مرگ عاشق و معشوق از درد فراق خصیصهء داستانهایی است که اصل عربی دارند،مانند«ورقه و گلشاه»و«لیلی و مجنون».حال آنکه در داستانهای‏ ایرانی الاصل سرانجام عاشق و معشوق به هم می‏رسند و با یکدیگر ازدواج می‏کنند»(60)

تجلی حکایت شیخ صنعان در غزلهای‏ شیخ عطار

حکایت شیخ صنعان در ژرفای اندیشه و جهانبینی‏ عطار ریشه دوانده است و بازتاب آن منحصر به مثنوی‏ «منطق الطیر»نمی‏شود و شیخ بزرگوار نیشابور در غزلهایش بارها به این داستان اشاره نموده است.اگر چه‏ به قول استاد دکتر مرتضوی«استنتاج عطار از داستان‏ شیخ صنعان در غزلهایش شاعرانه‏تر و لطیف‏تر است... و از این رو می‏توان گفت منطق شیخ فرید الدین عطار در دیوان غزل خیلی نزدیک‏تر به حافظ است تا در «منطق الطیر»و اصولا به نظر می‏رسد که حافظ بیشتر از انعکاس شاعرانه و رندانه این داستان در غزلهای‏ عطار متأثر است تا از اصل داستان در منطق الطیر».(61)ابیاتی از قبیل:

«پیر ما وقت سحر بیدار شد از در مسجد بر خمار شد»

«بار دگر پیر ما رخت به خمار برد خرقه بر آتش بسوخت دست به زنار برد»

«شکن زلف چو زنار بتم پیدا شد پیر ما خرقه خود چاک زد و رسوا شد»

«پیر ما بار دگر روی به خمار نهاد خط بدین بر زد و سر بر خط کفار نهاد»

در دیوان عطار بسیار مشاهده می‏شود و یادآور حکایت شیخ صنعان است.(62) بازتاب و تداعی حکایت شیخ صنعان در غزلهای عطار در فضایی کاملا رندانه و قلندرانه صورت گرفته است.و این ویژگی غزل قلندرانه است که به خلاف مثنوی به‏ مضامین عابدانه صرف تن در نمی‏دهد،آنچنان که در هنر شاعری عطار نیز این پدیده به خوبی هویداست.

پی‏نوشت:

(1)-جامی در«نفحات الانس»،دولتشاه در«تذکرة الشعراء»،قاضی‏ نور الله در«مجالس المؤمنین»،رضا قلی خان هدایت در«ریاض،و مجمع الفصحا»،امین احمد رازی در«هفت اقلیم»،شهادت شیخ را به سال 627 هـ.ق ضبط نموده‏اند و حاجی خلیفه در«کشف‏ الظنون»637 هـ.ق دانسته.که به احتمال تصحیف 618 هـ.ق‏ است.

(2)-جامی،«نفحات الانس»،به کوشش م.توحیدی‏پور

(3)-ن.ک به:«با کاروان حله»دکتر عبد الحسین زرین کوب،ص‏ 166

(4)-عطار،«منطق الطیر»،تصحیح،و مقدمه و تعلیقات و حواشی، دکتر جواد مشکور،از ص 77

(5)-ن.ک به:«چشمه روشن»دکتر غلامحسین یوسفی،از ص‏ 181

(6)-دکتر محمد سرور مولایی،«تجلی اسطوره در دیوان حافظ»، ص 7-276

(7)-عطار،«منطق الطیر»،دکتر مشکور،از ص 77،تا 102

(8)-دکتر عبد الحسین زرین کوب،«یادداشت‏ها و اندیشه‏ها»،ص‏ 172

(9)-عز الدین علی بن الاثیر،«کامل تاریخ بزرگ اسلام»،ترجمه‏ ابو القاسم حالت،جلد 20،ص 37(به نظر می‏رسد که مرحوم‏ دهخدا نیز از روایت ابن اثیر سود جسته است.لغت نامه ذیل‏ صنعان)

(10)-ن.ک به:«مرات الجنان»،یافعی،حیدرآباد دکن،ص 12

(11)-ن.ک به:«المنتظم»؛ابن الجوزی،138

(12)-غوث؛قطب اولیا،آنگاه که به وی التجا نمایند و جز در آن‏ هنگام وی را غوث نخوانند.دکتر عبد الحسین زرین‏کوب؛«سرّنی»؛ ج 1،ص 195

(13)-ابن جهفم همدانی،«بهجة الاسرار و معدن الانوار»؛ص 6

(14)-معین،فرهنگ متوسط فارسی،فهرست اعلام،ص 1143

(15)-ن.ک به:«جستجو در احوال و آثار فرید الدین عطار نیشابوری»،سعید نفیسی،صص 91-90

(16)-غیاث الدین محمد بن جلال الدین رامپوری،«غیاث اللغات»، ذیل صنعان

(17)-خوانساری اصفهانی،«روضات الجنات»،520،ص 85

(19-18)-به نقل از دکتر منوچهر مرتضوی،«مکتب حافظ»،از ص 321،تا 326

(20)-مجتبی مینوی،«از خزائن ترکیه»،ص 11

(21)-میرزا محمد علی مدرس،«ریحانة الادب»،ج 7-8،ص‏ 567

(22)-دکتر عبد الحسین زرین‏کوب،«ارزش میراث صوفیه»،ص‏ 160

(23)-بدیع الزمان فروزانفر،«شرح احوال و نقد آثار عطار»،ص‏ 328

(24)-عطار،«تذکرة الاولیا»،مقدمه،تصحیح و...دکتر محمد استعلامی،ص 224

(26-25)-بدیع الزمان فروزانفر،«شرح احوال و نقد آثار عطار»، صص 329،320،336

(27)-مجتبی مینوی،«از خزائن ترکیه»،صص 13-11

(29-28)-محمد منور،«اسرار التوحید»،مقدمه،تصحیح و تعلیقات،دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی،2 ج،ص 708/201، ص 250

(30)-ابن خلکان،«وفیات الاعیان»؛3 ج،ص 316

(31)-بدیع الزمان فروزانفر،«ترجمه رساله قشیریه»؛ص 658

(32)-هجویری،«کشف المحجوب»،ص 180

(33)-محمد بن حسین رازی،«نزهة الکرام و بستان العوام»،محمد شیروانی؛ج 2 ص 458 ج 1 ص 356

(34)-یاقوت حموی،«معجم البلدان»،ذیل صنعاء

(35)-شیخ آقا بزرگ تهرانی،«الذریعه»؛ج 4،ص 250

(37-36)-میرزا محمد علی مدرس،«ریحانة الادب»،ج 3 و 4، ص 471

(\*)بی‏تردید اگر در زندگی عبد الرزاق نقطه ضعف و یا انحرافی‏ وجود می‏داشت،از نگاه ابن الجوزی«تلبیس ابلیس»قطعا مخفی‏ نمی‏ماند.

(38)-سودی بسنوی،«شرح سودی بر حافظ»،ترجمه دکتر عصمت ستارزاده،صص 41 و 486،ج 1

(39)-ن.ک به:«یادداشت‏ها و اندیشه‏ها»،دکتر عبد الحسین‏ زرین‏کوب،ص 170

(40)-ن.ک به:«منطق الطیر»؛عطار مقدمه دکتر جواد مشکور، ص 5

(41)-دکتر عبد الحسین زرین کوب،«با کاروان حله»،ص 166

(43-42)-محمد معصوم نایب الصدر شیرازی،«طرایق الحقایق»، تصحیح محمد جعفر محجوب،ص 460-463

(44)-محی الدین ابن عربی،«الفتوحات المکیه»،باب 177

(45)-شیخ روزبهان بقلی شیرازی،«عبهر العاشقین»،به اهتمام‏ کربن و م.معین،ص 59

(46)-ا.ج.آربری؛«شیراز مهد شعر و عرفان»؛م.کاشف،ص 123

(47)-ادوارد براون؛«تاریخ ادبیات ایران»،از فردوسی تا جامی‏ (نیمه دوم)،غ.صدری افشار،ص 194

(48)-دکتر عبد الحسین زرین کوب؛«ارزش میراث صوفیه»،ص 18

(49)-دکتر منوچهر مرتضوی؛«مکتب حافظ»ص 288

(50)-علی اکبر دهخدا،«لغت نامه»،ذیل شیخ صنعان،ص 253

(51)-ن.ک به فهرست نسخه‏های خطی فارسی در کتابخانه ملی‏ پاریس،بلوشه ج 4 ص 82،نیز.ن.ک به دکتر ذبیح الله صفا،«تاریخ‏ ادبیات در ایران»ج 5 ص/ص 1525

(52)-جامع این کتاب شیخ محمد عظیم از مردم سند هندوستان‏ است.ن.ک به کتابخانه آستان قدس رضوی،شماره 191،شامل‏ 46 داستان.

(53)-وادی طلب،عشق،معرفت،استغنا،توحید،حیرت،فقر و فنا.ن.ک به«منطق الطیر»

(54)-دکتر غلامحسین یوسفی؛«چشمه روشن»،ص 181

(55)-دیوان حافظ،تصحیح پرویز ناتل خانلری؛غزل 41،239

(56)-دکتر منوچهر مرتضوی؛«مکتب حافظ»ص 295

(57)-دکتر زرین کوب در این باره گوید:«بی‏شک حافظ نمی‏دانست که با یک حدیث نبوی(الخمرام الخبائث)سر و کار دارد ور نه با آن مایه جسارت آن را به عنوان قول صوفی رد نمی‏کرد».دکتر زرین کوب،مجله یغما،سال 24،شماره 5،ص 260 و ما می‏افزاییم‏ که البته این گونه شوخی‏های مذهبی در شعر حافظ کم نیست و این‏ طور هم نیست که حافظ ندانسته چه می‏گوید.ن.ک:ب‏ خرمشاهی،«ذهن و زبان حافظ».

58-

«قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور و الرحیم»

(الزمر-531)

(59)-قرآن کریم،سوره کهف(18)،آیات 60 به بعد

(60)-دکتر جلال ستاری،«حالات عشق مجنون»،ص 16 مقدمه

(61)-دکتر منوچهر مرتضوی،«مکتب حافظ»ص 310

(62)-دیوان عطار،به اهتمام دکتر تقی تفضلی